

# مسائل نظریهٔ سیاسی

تدوین کننده

کاترiona مک کینون

ترجمهٔ

جواد حیدری

نرگس سلحشور

فرهنگ نشر نو

با همکاری نشر آسیم

## فهرست

هفده	فهرست مطالعات موردی
نوزده	سپاسگزاری
بیست و یک	درباره نویسندگان

---

۱	درآمد
	کاترینا مک کینون
۱	نظریه سیاسی چیست؟
۵	نظریه سیاسی و جهان واقعی
۱۱	طرح کتاب

---

۱۵	۱. اقتدار و تکلیف سیاسی
	کیث هیامس
۱۶	مقدمه
۱۷	رضایت
۳۰	فایده‌جویی
۳۴	انصاف
۳۶	اخلاق
۴۱	آنا‌رشی
۴۵	نتیجه‌گیری

۵۷	<b>۲. ملت و دولت</b>
	اندرو شورتن
۵۸	مقدمه
۵۹	ملت، دولت، و حاکمیت
۶۶	ملت چیست؟
۷۵	حق تعیین سرنوشت ملی
۸۵	نتیجه‌گیری
<hr/>	
۹۷	<b>۳. جنگ و مداخله</b>
	سی. ای. جی (تونی) کودی
۹۸	مقدمه
۹۹	سنت جنگ عادلانه
۱۰۹	پاره‌ای از مسائل دلیل موجه برای جنگ (JAB)
۱۱۲	بسط این الگو
۱۱۹	دیگر مسائل (JAB)
۱۲۱	مسائل عدالت در جنگ (JIB)
۱۲۸	نتیجه‌گیری
<hr/>	
۱۳۹	<b>۴. دموکراسی</b>
	تامس کریستیانو
۱۴۰	مقدمه
۱۴۱	ابزارانگاری
۱۴۶	آیا دموکراسی ارزش غیرابزاری دارد؟
۱۵۳	مسأله شهروندی دموکراتیک
۱۶۱	نهادهای دموکراتیک
۱۶۵	نتیجه‌گیری
<hr/>	
۱۷۵	<b>۵. آزادی</b>
	جان اتان رایلی
۱۷۶	مقدمه
۱۷۸	آزادی و حق

۱۸۳	آزادی سلبی و ایجابی
۱۸۹	آزادی مدنی و آزادی سیاسی
۱۹۴	عدالت، امنیت، و آزادی
۱۹۸	حق آزادی خودنگرانه مطلق؟
۲۰۶	نتیجه‌گیری

---

۶ مدارا ۲۱۷

	آنا الیزابت گالوتی
۲۱۸	مقدمه
۲۲۰	آموزه سنتی مدارا
۲۲۸	مناقشه روزگار ما
۲۳۰	تحلیل اخلاقی مدارا
۲۳۴	نظریه لیبرالی معاصر در باب مدارا
۲۳۸	مدارا به مثابه بازشناسی
۲۴۲	نتیجه‌گیری

---

۷. برابری و عدالت اجتماعی ۲۵۵

	جانانان ولف
۲۵۶	مقدمه
۲۵۹	مخالفت سیاسی با عدالت اجتماعی و احیای آن
۲۶۴	برابری
۲۶۹	برابری فرصت
۲۷۳	عدالت اجتماعی و روابط اجتماعی
۲۷۸	وضع مساعد و وضع نامساعد
۲۸۱	نتیجه‌گیری

---

۸. حقوق بشر ۲۹۱

	تام کمبل
۲۹۲	مقدمه
۲۹۳	حقوق طبیعی، حقوق انسان، و حقوق بشر
۲۹۹	موضوعات تحلیلی

۳۰۹	توجیه نظریه‌ها
۳۱۳	اجرای حقوق بشر
۳۱۹	نتیجه‌گیری

---

۳۲۹ .۹ چندفرهنگ‌گرایی

	مائیکا موکرچی
	مقدمه
۳۳۰	چندفرهنگ‌گرایی: فربه یا نحیف؟
۳۳۲	لیبرالیسم و حقوق فرهنگی
۳۳۸	آیا حقوق فرهنگی به ستمدیدگان ظلم می‌کند؟
۳۴۴	سیاست بازشناسی
۳۴۹	چندفرهنگ‌گرایی: گفتگوی خالی از تعصب و یک فرهنگ مشترک
۳۵۴	نتیجه‌گیری
۳۵۷	

---

۳۶۷ .۱۰ شهروندی

	هری بریگه‌اوس
	مقدمه
۳۶۸	حقوق و وظایف شهروندی
۳۶۹	وظایف شهروندی و طرح‌ریزی دموکراتیک
۳۷۵	شهروندی یکپارچه یا متمایز؟
۳۷۸	حد و مرزهای شهروندی
۳۸۴	پدید آوردن شهروندان
۳۸۹	نتیجه‌گیری
۳۹۴	

---

۴۰۵ .۱۱ جنسیت

	کلر چمبرز
	مقدمه
۴۰۶	فمینیسم چیست؟
۴۰۷	تمایز جنس/جنسیت
۴۱۳	فمینیسم، لیبرالیسم، و قانون
۴۱۶	«امر شخصی امر سیاسی است»
۴۲۱	

۴۲۷	اخلاق مراقبت
۴۳۱	رابطه جنسی و خشونت
۴۳۵	نتیجه‌گیری

---

۴۴۷ . ۱۲. عدالت جهانی

	گیلیان براک
۴۴۸	مقدمه
۴۵۰	قانون مردمان رالز
۴۵۸	چند پاسخ انتقادی به قانون مردمان رالز
	چند دلیل برای شکایت درباره عدالت جهانی: اقتدار در حوزه
۴۶۵	جهانی و حکومت جهانی
۴۷۴	نتیجه‌گیری

---

۴۸۷ . ۱۳. محیط زیست

	دیل جیمسون
۴۸۸	مقدمه
۴۹۰	سیاه‌نمایی
۴۹۳	دموکراسی و بحران محیط زیستی
۴۹۷	تغییرات جهانی محیط زیست
۵۰۰	تغییرات اقلیمی و دموکراسی
۵۰۴	پاسخ‌های دموکراتیک
۵۰۷	طرفداری از حفظ محیط زیست و لیبرالیسم
۵۱۰	طرفداری از حفظ محیط زیست و عدالت
۵۱۶	نتیجه‌گیری

---

۵۲۵ . ۱۴. نسل‌ها

	اکسل گسریس
۵۲۶	مقدمه
۵۲۸	حکومت فقط برای زندگان؟
۵۳۲	مسئولیت در قبال گذشتگان؟
۵۳۹	چه چیز به نسل‌های آینده بدهکاریم؟ (اگر اصلاً چیزی بدهکار باشیم)

۵۵۲	همه پا به سن می گذاریم
۵۵۶	نتیجه گیری
۵۶۵	پیوست متفکران مهم
۵۸۳	اصطلاح نامه
۶۰۱	منابع
۶۲۹	نماینه

## فهرست مطالعات موردی

۴۶	جنبش عدالت جهانی
۸۶	اخلاق مهاجرت
۱۳۰	عراق
۱۶۶	دموکراسی جهانی
۲۰۸	قانون میهن پرستی ایالات متحد آمریکا در سال ۲۰۰۱ و جنگ علیه تروریسم
۲۴۴	سقط جنین
۲۸۳	عدالت اجتماعی و معلولیت
۳۲۰	سخنان تنفرآمیز
۳۵۸	حجاب مسلمانان
۳۹۶	هیأت آموزشی ایالتی موزرت هوکینز
۴۳۶	پورنوگرافی
۴۷۶	تأمین بودجه برای پرداختن به فقر جهانی
۵۱۷	مدیریت تغییرات اقلیمی
۵۵۷	حقوق بازنشستگی به لحاظ بینانسی منصفانه



# درآمد

کاترینونا مک کینون

## محتوای فصل

- نظریه سیاسی چیست؟
- نظریه سیاسی و جهان واقعی
- طرح کتاب

## نظریه سیاسی چیست؟

«نظریه سیاسی» مطالعه‌ای است در باب اینکه انسان‌ها چگونه باید با یکدیگر در جامعه زندگی کنند. با توجه به اینکه زندگی و همکاری اجتماعی جنبه‌های بسیاری دارد، نظریه سیاسی نیز دارای ابعاد بسیاری است. اجمالاً این ابعاد را می‌توان به سه مقوله متقاطع تقسیم کرد: روابط بیناشخصی؛ روابط دولت-شخص؛ روابط جهانی.

پرسش کلیدی در خصوص روابط بیناشخصی این است که ما چگونه باید منافع و مسئولیت‌های سنگین فعالیت جمعی را تقسیم کنیم. چه کسی باید غنایم را ببرد و چه کسی باید هزینه‌ها را بپردازد؟ همچنین، باید بدانیم چه وقت و چگونه می‌توانیم از خودمان در برابر یکدیگر دفاع کنیم: بر اینکه انسان‌ها چگونه می‌توانند با یکدیگر رفتار کنند چه حد و حدودی را باید قرار داد و بر اعضای جامعه‌ای که این حد و حدود را نادیده می‌گیرند چه مجازات‌هایی می‌توان وضع کرد؟ علاوه بر این، انسان‌ها در

چارچوب این محدودیت‌ها چگونه باید با یکدیگر رابطه برقرار کنند؟ آیا می‌توان کسانی را که در باورها و اعمال با ما متفاوت هستند محکوم کرد یا از آنها دوری جست؟ آیا می‌توانیم مانع از سخن گفتن آنها شویم؟ و با کسانی که متکی به ما هستند - معلولان، بیماران، کهنسالان و کودکان - چگونه باید رفتار کرد؟ چه کسی مسئول مراقبت از آنها است و این مراقبت چه شکلی باید به خود بگیرد؟ و ما به آیندگان و گذشتگان از باب عدالت چه چیزی بدهکاریم؟ باز هم لازم است بدانیم در جامعه‌ای که همگی در زندگی‌مان در جایی به آن تعلق داریم، چگونه باید خودمان را در گروه‌بندی‌های کوچک‌تر سازمان‌دهی کنیم. خانواده‌ها چگونه باید عمل کنند؟ کارفرمایان چه تکالیفی در قبال مستخدمان خود دارند؟ آیا طبقات و کاست‌ها را باید از بین برد؟ و گروه‌بندی‌های داوطلبانه - ادیان، گروه‌های فشار، اتحادیه‌های کارگری و غیره - چگونه می‌توانند به ما کمک کنند، اگر اصلاً بتوانند کمکی کنند، تا زندگی خوبی را با هم سپری کنیم؟

پرسش‌های مربوط به روابط دولت-شخص به این می‌پردازند که: آیا باید افراد اقتدار سیاسی دولت را بپذیرند یا نه و چرا، حدود و ثغور این اقتدار کدام است و کسانی که قدرت دولت را در دست دارند چگونه باید این قدرت را به دست بگیرند؟ آیا همه ما رضایت داده‌ایم که چنین قدرتی بر ما اعمال شود؟ اگر چنین است، کی و چگونه رضایت داده‌ایم؟ اگر ما به اعمال قدرت رضایت نداده‌ایم، آیا این دولت نامشروع است و آیا می‌توانیم از فرامینش سرپیچی کنیم؟ آیا به قانون اساسی‌ای که پیش از تولدمان وضع شده است باید مقید بمانیم؟ اگر باید دولت را بپذیریم، که می‌پذیریم، حدود و ثغور این پذیرش چیست؟ آیا دولت می‌تواند بدون اطلاع ما تحرکات، ارتباطات و تعاملات ما را زیر نظر بگیرد؟ آیا دولت می‌تواند، با توسل به قوه قهریه یا به شکل دیگری، در زمان جنگ یا صلح، ما را با تهدید به مجازات به خدمت سربازی بگیرد؟

## حاشیه ۱.۱ نظر کانت درباره «مردم‌آمیزی غیراجتماعی»

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴)، متفکر تأثیرگذار عصر روشنگری، در باب جاذبه و دافعه‌ای که طبیعتاً در بین انسان‌ها وجود دارد و زندگی اجتماعی و سیاسی آنها را مقید و محدود می‌سازد، نگرشی خاص دارد:

انسان‌ها مردم‌آمیزی غیراجتماعی دارند... یعنی گرایششان به این است که در جامعه گرد هم آیند؛ با این همه، این گرایش توأم با مقاومت همیشگی‌ای است که مدام در معرض خطر متلاشی شدن این جامعه است. این تمایل آشکارا در ماهیت انسان ریشه دارد. انسان گرایش دارد تا در جامعه زندگی کند، چون در این حالت احساس می‌کند که بیشتر شبیه به انسان است، احساس می‌کند قادر است استعدادهای طبیعی خودش را رشد و پرورش دهد. اما، افزون بر این، آدمی گرایشی شدید دارد تا به‌صورت منفرد زندگی کند و انزوا جوید، چون او نیز در خودش با این خصیصه غیراجتماعی مواجه می‌شود که می‌خواهد هر چیزی را مطابق با تصور خودش پیش ببرد (Kant, 1970: p. 44).

آیا دولت می‌تواند آنچه را قابل‌گفتن است و کسانی را که با آنها در ارتباط هستیم محدود سازد؟ آیا دولت می‌تواند از ما مالیات بگیرد تا هزینه‌اموری را تأمین کند که ما با آنها مخالفیم؟ آیا دولت می‌تواند در اینکه چگونه فرزندانمان را بزرگ کنیم دخالت کند؟ بهترین روش انتخاب گروهی که قرار است این قدرت بی‌حد و حصر را داشته باشد کدام است؟ در حال حاضر، اکثر انسان‌ها در حکومت‌های دموکراتیک اصول حکومت موروثی را رد می‌کنند، اما چرا دموکراسی مرجح است؟ در عوض، چرا دیکتاتوری مرجح نیست؟ و چه چیزی یک دولت را دموکراتیک می‌کند؟

سرانجام، مجموعه‌ای از پرسش‌ها وجود دارند که به دامنه هرگونه اصل موجه در باب همکاری و عدالت اجتماعی ارتباط می‌یابند. آیا چنین اصولی تنها در محدوده مرزهای دولت و ملت خاصی کاربرد دارند؟ آیا باید این اصول را بسط داد تا همه‌جا در مورد تمام دولت‌ها کاربرد داشته باشند؟ و آیا اصولی با دامنه زمانی موسّع وجود دارند که نسل‌های آتی را با هم متحد کنند؟ آیا ممکن است اصولی که بر روابط میان دولت‌ها

حاکم‌اند، در مقایسه با اصولی که در محدوده هر دولت کاربرد دارند، بر پایه استدلال‌های عدیده و دارای محتوای متفاوتی باشند؟ یا احتمال دارد به کلی از شر دولت‌ها خلاص شویم و در عوض حکومت جهانی را برگزینیم؟ اما اگر ما در حد این دولت‌ها متوقف شویم و به این نتیجه برسیم که روابط جهانی بین دولت‌ها باید تحت فرمان پاره‌ای از اصول عدالت باشند، پرسشی که در خصوص روابط بینا شخصی مطرح شد لاجرم باز هم پیش رویمان قرار می‌گیرد: مسئولیت کشورهای توسعه‌یافته، اگر اصلاً چنین مسئولیتی وجود داشته باشد، در برابر کشورهای در حال توسعه چیست؟ یک دولت در قبال هر دولتی که تهدیدش می‌کند، به صورت یک‌جانبه یا به صورت چندجانبه، چگونه می‌تواند عمل کند؟ شرایط جنگ «عادلان» چیست؟ آیا جان استوارت میل (۱۸۷۳-۱۸۰۶)، فیلسوف سیاسی ریشه‌ای‌نگر انگلیسی، در مدعایش برحق بود که استنکاف از جنگ علیه یک رژیم ناعادلانه بزدلی است؟

این سه مقوله اجمالی‌اند و انبوهی از پیچیدگی‌ها و پرسش‌های فرعی دیگر را از دیده پنهان می‌کنند. پاسخ‌های ارائه‌شده به پرسش‌های یک مقوله چه بسا بر پاسخ به پرسش‌های مقوله دیگر تأثیر بگذارد. مثلاً فرض کنید باور داشته باشیم که همه انسان‌ها فقط به واسطه انسان‌بودنشان برابرند و از این لحاظ هر یک از آنها مستحق توزیع برابر منافع و مسئولیت‌های سنگین همکاری اجتماعی‌اند؛ در این صورت مشکل می‌توان اظهار داشت که صرف این واقعیت که شخصی شهروند یک کشور ثروتمند است او را، در مقایسه با شخصی که از بخت بد در کشوری فقیر به دنیا آمده است، مستحق منفعی می‌کند که از عضویت او در آن کشور ناشی می‌شود. اگر چنین چیزی یکسره معلول بخت و اتفاق باشد، ملاحظاتی از این دست در خصوص نسلی هم که یک شخص در آن متولد می‌شود، کاربرد دارد. یا اگر چگونگی تربیت فرزندان در خانواده‌ها مشمول توجه سیاسی مشروع باشد - مثلاً اگر هر کودکی حق داشته باشد تا از خشونت و گرسنگی خلاصی

# اقتدار و تکلیف سیاسی

کیث هیامس



## محتوای فصل

- مقدمه
- رضایت
- فایده‌جویی
- انصاف
- اخلاق
- آنا‌رشی
- نتیجه‌گیری

## راهنمای خواننده

چرا باید از قانون اطاعت کنیم؟ آیا باید همیشه از قانون اطاعت کرد، فارغ از اینکه انجام چه کاری را از ما می‌خواهد؟ یا آیا باید فقط از قوانین عادلانه اطاعت کنیم؟ آیا می‌توان اقتداری را که حکومت‌ها برای خودشان می‌خواهند توجیه کرد؟ آیا باید حکومت‌ها ملاک و معیار خاصی را برآورده کنند تا به حق مدعی این اقتدار شوند؟ در این فصل، به رویکردهای گوناگونی که نظریه‌پردازان سیاسی برای پاسخ به این پرسش‌ها اتخاذ کرده‌اند، نظر خواهیم افکند. افزون بر بررسی و نقد استدلال‌ات به سود اقتدار و تکلیف سیاسی، همچنین مواضع آنا‌رشیست‌ها را مورد توجه قرار خواهیم داد، یعنی موضوعی که مدعی‌اند ما مکلف به اطاعت از قانون نیستیم. برای توضیح این مضامین، قضیهٔ اعتراض غیرقانونی فعالان جنبش عدالت جهانی را بررسی خواهیم کرد.

## مقدمه

نقطه شروع بسیاری از موضوعات مورد بحث در این کتاب دولت است. چگونه باید نمایندگان سیاسی را انتخاب کرد؟ دولت چقدر باید از ما مالیات بگیرد و آن را چگونه مصرف کند؟ چه وقتی باید وارد جنگ بشود؟ چگونه باید مرزهایمان را کنترل کند؟ قبل از اینکه در فصول بعدی به سروقته این پرسش‌ها برویم، یک پرسش پیش از همه پرسش‌های دیگر به ذهن متبادر می‌شود: اصلاً چرا باید دولت داشته باشیم؟ ما انسان‌ها که در جهانی تحت حاکمیت این دولت یا آن دولت زاده می‌شویم، باید به قدرت آن دولت‌ها تن بدهیم؟ چرا باید اقتداری را بپذیریم که دولت‌ها خود مدعی آن‌اند و چرا باید از قوانین آنها اطاعت کنیم؟

پرسش‌های ناظر به اقتدار و تکلیف سیاسی از ما می‌خواهند در موضوعات هنجاری کندوکاو کنیم؛ موضوعاتی در باب اینکه چه باید کنیم و از چه اصولی باید تبعیت کنیم. برای توجیه اقتدار و تکلیف سیاسی، لازم است اصول هنجاری‌ای را بشناسیم که بتواند مبنای مسأله ما باشد. اما باید به موضوعات توصیفی نیز بپردازیم؛ موضوعاتی که درباره طرز کار جهان هستند یا درباره اینکه اگر اتفاقی رخ دهد، جهان چگونه خواهد بود. باید بدانیم که آیا اطاعت از قوانینی که حکومت‌ها وضع و اعمال می‌کنند، بهترین شیوه تبعیت از اصول هنجاری‌ای است که می‌شناسیم. مثلاً این مدعا را در نظر بگیرید که ما باید از قانون اطاعت کنیم، زیرا اگر این کار را نکنیم، آن‌گاه جامعه به ورطه هرج و مرج خواهد افتاد. این مدعا مستلزم استدلالی است با دو مقدمه:

- یک مقدمه هنجاری که می‌گوید ما وظیفه داریم جامعه را به ورطه هرج و مرج نکشانیم؛
- یک مقدمه توصیفی که می‌گوید اگر ما از قانون اطاعت نکنیم، آن‌گاه جامعه به ورطه هرج و مرج خواهد افتاد.

## مفاهیم کلیدی

### اقتدار

به لحاظ عملی اقتدار داشتن صرفاً این نیست که قدرتی بر یک شخص داشته باشیم. اعمال قدرت بر یک شخص چیزی جز این نیست که وسایلی در اختیار فرد دیگری باشد تا آن شخص را وادار به انجام کاری کند؛ اما اقتدار مستلزم چیزی بیش از این است: شخصی که تابع این اقتدار است طرز تلقی «موافقی» نسبت به شخص یا نهادی دارد که مدعی اقتدار است. اطاعت از دستورات مقتدرانه نه به دلیل بیم از مجازات، بلکه به این دلیل است که آنها بر این عقیده‌اند که از این دستورات باید اطاعت کرد به این خاطر که از اقتدار نشأت می‌گیرند.

روی هم رفته، این دو مقدمه مستلزم این نتیجه است که ما وظیفه داریم از قانون اطاعت کنیم. انسان‌ها برای به چالش کشیدن این نتیجه ممکن است مقدمه‌هنجاری یا مقدمه‌توصیفی را مورد تردید قرار دهند. ممکن است سؤالات هنجاری بپرسند: آیا واقعاً وظیفه داریم که نگذاریم جامعه به ورطه هرج و مرج سقوط کند؟ به چه دلیلی باید معتقد باشیم که ما چنین وظیفه‌ای داریم؟ یا ممکن است سؤالات توصیفی بپرسند: چرا در صورتی که من از قانون اطاعت نکنم، جامعه به ورطه هرج و مرج می‌افتد؟ آیا به غیر از اطاعت از قانون راه‌های دیگری برای جلوگیری از سقوط جامعه به چنین ورطه‌ای وجود ندارد؟ مثلاً آیا می‌توانیم به جای اطاعت از قانون، فدراسیون‌های خودگردان آتارشیستی ایجاد کنیم؟

در بخش‌های آتی در باب استدلال‌ات عدیده‌ای بحث خواهیم کرد که در دفاع از این مدعا اقامه شده است: ما وظیفه داریم از قانون اطاعت بکنیم. برای ارزیابی این استدلال‌ات شما باید بکوشید بفهمید که آنها بر چه مقدمات هنجاری و توصیفی‌ای ابنتا دارند، و اینکه به عقیده شما این مقدمات چقدر پذیرفتنی‌اند.

### رضایت

بی‌تردید بحث‌انگیزترین توجیه اقتدار و تکلیف سیاسی همان است که اغلب نظریه رضایت (یا نظریه قرارداد) خوانده می‌شود. نظریه پردازان قائل به رضایت مدعی‌اند که ما باید از قانون اطاعت کنیم، چون به چنین اطاعتی رضایت داده‌ایم. نظریه رضایت یک نوع از اراده‌گرایی است، چون می‌گوید

که تکلیف ما نسبت به اطاعت از قانون از یک تعهد ارادی از جانب ما نشأت می‌گیرد.

نظریه رضایت اغلب با فیلسوفان انگلیسی قرن هفدهم، یعنی تامس هابز و جان لاک، و نیز با ژان ژاک روسو، فیلسوف فرانسوی قرن هجدهم، پیوند خورده است. اما این عقیده که ما به اطاعت از قانون رضایت داده‌ایم، اولین بار توسط افلاطون، فیلسوف یونانی، در گفت‌وگوی کریتون [Crito] (۱۸۹۲؛ ۳۶۰ ق.م) رواج یافت. افلاطون نقل می‌کند که چگونه سقراط به حکم یک دادگاه آتنی به مرگ محکوم شد، آن‌هم به جرم اینکه با عقایدش اذهان جوانان را به انحراف می‌کشاند. در حالی که دوستان سقراط از او مصرانه می‌خواستند که فرار کند، سقراط از گریختن سر باز زد و ماند تا اینکه جام شوکران را سر کشید. سقراط از جمله استدلال می‌کند که اقامت طولانی‌مدت او در آتن مبنای یک وفاق برای اطاعت از قوانین آنجا را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، او با زندگی در آتن رضایت به اطاعت از قانون داده است. بنابراین، او باید به رأی دادگاه احترام بگذارد و به اجرای آن گردن بنهد.

### مفاهیم کلیدی

#### رضایت

وقتی کسی به کاری رضایت می‌دهد، یعنی او یا انجام کار خاصی را به عهده می‌گیرد یا به دیگران اجازه انجام کار خاصی را می‌دهد. رضایت نه فقط در سیاست بلکه در بسیاری از زمینه‌ها اهمیت دارد. مثلاً ما درباره اینکه آیا رابطه جنسی مبتنی بر رضایت بود یا نه، درباره اینکه آیا به معالجه خاصی رضایت داده‌ایم یا نه و امثال اینها صحبت می‌کنیم. همان‌طور که هرد [Hurd] می‌نویسد (1996: 123): «رضایت، تجاوز را به یک ضیافت شام، ضرب و جرح را به عمل دست دادن، دزدی را به هدیه، تجاوز به حوزه خصوصی را به لحظه‌ای صمیمانه، تصاحب تجاری یک نام و تصویر را به یک شرح حال مبدل می‌کند.»

نظریه پردازان قائل به رضایت دو ادعا را پیش می‌کشند: اولاً مدعی می‌شوند که با رضایت به اطاعت از قانون، هریک از ما می‌تواند تکلیف



اطاعت از قانون را بر خود تحمیل کند؛ ثانیاً مدعی می‌شوند که ما در واقع به اطاعت از قانون رضایت داده‌ایم. مدعی اول معمولاً غیرقابل مناقشه تلقی می‌شود؛ مدعی دوم است که یکی از زنده‌ترین و ماندگارترین مناقشات تاریخ اندیشه سیاسی شده است. همان‌طور که دیوید هیوم، فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم، می‌نویسد:

هدفم در اینجا این نیست که رضایت انسان‌ها را به‌عنوان یک نوع مبنای عادلانه حکومت کنار بگذارم حال آنکه جایگاهش همین‌جا است. رضایت انسان‌ها بهترین و مقدس‌ترین چیز است. تنها مدعی می‌شوم که این رضایت خیلی به‌ندرت و تا اندازه‌ای جایگاهی داشته است، و تقریباً هرگز جایگاهی به‌تمام و کمال نداشته است (1748; 1947: 219).

در این صورت، درباره مدعی نظریه‌پردازان قائل به رضایت چه فکر می‌کنید که می‌گویند ما به اطاعت از قانون رضایت داده‌ایم؟ ما علی‌القاعده کی رضایت داده‌ایم؟ چگونه این رضایت را داده‌ایم؟ به چه کسی رضایت داده‌ایم؟ به استثنای مهاجران امروزی به برخی کشورهای خاص، تعداد قلیلی از ما سخنی صریحاً گفته یا نوشته است که به موجب آن به اطاعت از قانون رضایت می‌دهد. بنابراین بر چه مبنایی نظریه‌پردازان قائل به رضایت ادعا می‌کنند که ما به اطاعت از قانون رضایت داده‌ایم؟

### رضایت ضمنی

نظریه‌پردازان جدید قائل به تمایز بین رضایت آشکار (که گاهی وقت‌ها نیز رضایت تصریحی یا رضایت فعالانه خوانده می‌شود) و رضایت ضمنی (که گاهی وقت‌ها رضایت تلویحی یا رضایت منفعلانه خوانده می‌شود) از لاک (۱۶۹۰؛ ۱۹۲۴) تبعیت می‌کنند. رضایت آشکار نوعی از رضایت است که وقتی آن را ابراز می‌کنیم که آشکارا - چه به صورت مکتوب و چه ملفوظ - اعلام کنیم به چیزی رضایت داده‌ایم. رضایت ضمنی به اشکال



## ملت و دولت

اندرو شورتن

### محتوای فصل

- مقدمه
- ملت، دولت، و حاکمیت
- ملت چیست؟
- حق تعیین سرنوشت ملی
- نتیجه‌گیری

### راهنمای خواننده

ملت-دولت‌ها جزء سازنده و بنیادین زندگی سیاسی در روزگار ما هستند. نقشه‌ها اغلب به‌عنوان موزاییک‌های رنگی تصور می‌شوند و هر واحد سیاسی برحسب مرزهای ملی مشخص می‌شود. همچنین دولت‌ها تأثیر فوق‌العاده زیادی بر زندگی تک‌تک کسانی دارند که هم درون قلمرو دولت‌ها سکونت دارند و هم بیرون آنها. با این همه، سازماندهی جهان در مجموعه‌ای از جوامع سیاسی معجزا گنج‌کننده است: چرا قدرت سیاسی به این شیوه توزیع می‌شود و نه به شیوه‌ای دیگر؟ ما پس از تحلیل بعضی از ویژگی‌های کلیدی دولت‌های ملی جدید، سه پرسش مهم را مورد کندوکاو قرار می‌دهیم. پرسش اول اینکه چرا ملت‌ها یکی از ویژگی‌های بسیار تأثیرگذار سیاست مدرن محسوب می‌شوند؟ پرسش دوم اینکه، چه نوع اجتماعی ملت محسوب می‌شود و چگونه باید آن را از هستی‌های مشابه تمیز داد؟ پرسش سوم اینکه، آیا هر ملتی مستحق برخورداری از دولت است؟

## مقدمه

ملی‌گرایی [یا ناسیونالیسم] موضوع بحث برانگیزی است و می‌تواند عواطف و هیجانات شدیدی را برانگیزد. ناقدان مدعی‌اند که ملی‌گرایان ملت خودشان را بر ملت‌های دیگر ترجیح می‌دهند و پرنخوت، بیگانه‌ستیز، و مستعد خودبزرگ‌نمایی نظامی‌گرایانه هستند. مثلاً آلبرت آینشتاین ملی‌گرایی را «سرخک نژاد بشر» تلقی می‌کند (به نقل از Miller, 1995:5). به همین صورت، جان دان [John Dunn] ملی‌گرایی را «آشکارترین سرافکندگی سیاسی قرن بیستم، عمیق‌ترین، بعرب‌ترین و بااین‌همه، غیرمترقبه‌ترین لکه‌نگ در تاریخ سیاسی جهان از ۱۹۰۰ تا به حال» قلمداد می‌کند (۱۹۷۹: ۵۵). تعجبی ندارد که توانایی تخریبی و سلبی ملی‌گرایی مورد اشاره کلی قرار گرفته است. از زمان اظهارات آینشتاین و دان تا به حال، اگر سخن قطعی بتوان گفت این است که مناقشات ملی‌خسونت‌آمیز (مثلاً در یوگسلاوی سابق، قفقاز، خاورمیانه، شبه‌قاره هند، و ایرلند شمالی) شدت گرفته است. پافشاری بر چنین منازعاتی، علی‌الخصوص، با توجه به تغییر و تحولات جهانی اخیر چشمگیر است. نه رونق تجارت جهانی و نه رواج روزافزون تکنولوژی پیچیده، ظاهراً نفوذ آرمان ملی‌گرایانه بر تخیلات سیاسی مردان و زنان در جهان را کاهش نداده است.

با این‌همه، می‌توان ملی‌گرایی را برحسب الفاظ و مفاهیم بسیار لطیف‌تری توصیف کرد. بسیاری از انسان‌ها درجه‌ای از احساسات ملی‌گرایانه را تجربه می‌کنند: با شور و حرارت تمام از تیم ملی‌شان حمایت می‌کنند؛ میراث هنری و ادبی اجدادشان را با آغوش گرم می‌پذیرند؛ و غیره. این میهن‌پرستان خودشان را تهدیدکننده صلح و ثبات جهانی، خصم بیگانگان، یا ناشکیبا نسبت به ارزش‌ها یا فضایل شیوه‌های دیگر زندگی نمی‌دانند. یکی از شارحان لفظ و مفهوم «ملی‌گرایی مبتدل» را برای توصیف نحوه ریشه داشتن ملیت در پس‌زمینه زندگی ما پیش می‌کشد: بیش از «پرچم‌هایی که با شور و شیدایی آتشین به حرکت درمی‌آیند، پرچم‌هایی هستند که با بی‌توجهی بر ساختمان‌های عمومی آویزان می‌شوند» (Billig, 1995: 8).

افزون بر این، احساسات ملی‌گرایانه نه فقط مختص ستمدیدگان و سرکوب‌شدگان، بلکه مختص محیط‌های جنگ‌زده و پایگاه‌های استعماری نیز هست. مثلاً بسیاری از دولت‌های اروپای غربی طیفی از اقدامات سیاسی را پذیرفته‌اند که در نظر دارد به اجتماعات ملی اقلیت‌ها (از جمله برقراری مجالس قانون‌گذاری محلی و حمایت از زبان اقلیت‌ها) یاری رساند. علاوه بر این، سیاست‌های ملی‌گرایانه دیگر قلمرو متعصبین ستیزه‌جو نیست و برخی از نظریه‌پردازان سیاسی قائل به این هستند که تعلقات ملی ویژگی درخور ستایش و اجتناب‌ناپذیر حیات سیاسی است. به عقیده این نویسندگان، حس ملیت مشترک و حس وحدت یا تعلق برای ثبات اجتماع سیاسی ضرورت دارد - برای ترغیب شهروندان به فداکاری اقتصادی (یا دیگر فداکاری‌ها) در راه هم‌شهریانشان و تضمین مشروعیت و کارکرد مؤثر نهادهای دموکراتیک.

ملی‌گرایی و «ملت» مفاهیمی پیچیده‌اند و در ادامه در بعضی از شیوه‌هایی کندوکاو خواهیم کرد که گفته می‌شود همه‌شان برای نظریه سیاسی مهم‌اند. اولاً، برخی از مشترکات میان این سه مفهوم - دولت، حاکمیت، و ملت - را توضیح خواهیم داد و نیز در آنها کندوکاو خواهیم کرد تا تبیین کنیم که چرا دولت‌های ملی به دنبال کسب سلطه‌ای هستند که اخیراً از آن برخوردار شده‌اند. ثانیاً، با پذیرش مناقشه پیرامون اینکه چگونه لفظ و مفهوم «ملت» را باید تعریف کرد، پاره‌ای از پیچیدگی‌های مرتبط با این موجود [یا هستی] مبهم را بررسی خواهیم کرد. ثالثاً، برای اینکه اهمیت ملیت برای نظریه‌پردازی راجع به سیاست و اجتماع سیاسی را نشان بدهیم، سه دفاع متفاوت از آموزه حق تعیین سرنوشت را تحلیل خواهیم کرد.

### ملت، دولت، و حاکمیت

به عقیده ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، دولت «اجتماعی انسانی است که در درون قلمرو مشخصی ادعای حق انحصاری استفاده از زور فیزیکی مشروع را

دارد» (۲۰۰۴: ۱۳۱). این مدعا دو بخش دارد: بخش اول با آن چیزی سر و کار دارد که دولت انجام می‌دهد؛ بخش دوم با مکانی (و کسانی) سر و کار دارد که این زور بر آنها اعمال می‌شود. بُعد اول این اندیشه را در بر می‌گیرد که خشونت عملی است که دولت باید به آن سر و سامان بدهد تا برای شهروندانش امنیت فراهم آورد. مثلاً دولت مسئول اجرای قوانین است و قانون‌شکنان با تهدید به مجازات مواجه خواهند شد و قوانین از طریق پلیس و نظام قضایی قانون به اجرا درمی‌آید. این سخن بدین معنا نیست که افراد خودشان از به‌کارگیری خشونت (مثلاً، در دفاع شخصی) منع شده‌اند، بلکه بدین معنا است که وقتی هم آنها چنین خشونتی را به کار می‌گیرند، تحت هدایت و نظارت دولت‌اند. البته، افعال خشونت‌آمیز نامشروع در اکثر دولت‌های فعلی (قتل، دزدی، و غیره) رخ می‌دهد، اما نامشروعیت چنین اعمالی حاکی از این واقعیت است که آن افعال خشونت‌آمیز بدون اجازه دولت روی می‌دهد.

بُعد دوم - «کجا» و «برای چه کسانی» - نشان‌دهنده شیوه تلقی اکثر انسان‌ها از جهان امروز است: کره زمین شامل مجموعه‌ای از قلمروهای مجزا می‌شود که مرزهای نسبتاً مشخصی حد و حدود هریک از آنها را مشخص کرده است و هریک نیز دارای حکومت و جمعیتی هستند که برای حفظ نظم می‌خواهند اقتدار حکومتشان به رسمیت شناخته شود. از بسیاری جهات، اینها توصیفی دقیق به نظر می‌رسند. به استثنای «دولت‌های شکست خورده» - که در آنها قدرت سیاسی میان فرماندهان نظامی و امثالهم به‌سختی جابه‌جا می‌شود - و علی‌رغم تأثیر روزافزون مجموعه‌های فراملی مانند اتحادیه اروپا، غالباً قدرت سیاسی از سوی دولت‌ها اعمال می‌شود.

### حاکمیت

این دو بعد در آموزه حاکمیت دولت به هم می‌رسند؛ یعنی دولت عالی‌ترین اقتدار در محدوده سرزمین خود است. درباره حاکمیت چهار نکته شایان ذکر است.



## جنگ و مداخله

سی. ای. جی. (تونی) کودی

### محتوای فصل

- مقدمه
- سنت جنگ عادلانه
- پاره‌ای از مسائل دلیل موجه برای جنگ (JAB)
- بسط این الگو
- دیگر مسائل (JAB)
- مسائل عدالت در جنگ (JIB)
- نتیجه‌گیری

### راهنمای خواننده

جنگ در اصل به لحاظ اخلاقی فعالیتی مشکل‌آفرین است، علی‌الخصوص اینکه مستلزم کشتن و معلول و ناقص‌العضو کردن عمدی در مقیاس وسیع است، و شامل کشتن غیرنظامیان نیز می‌شود. همچنین جنگ موجب تخریب و انهدام محیط زیست طبیعی و فرهنگی، و اختلالات تأثرانگیز اجتماعی و روان‌شناختی می‌شود. تعجب‌برانگیز نیست که واکنش به جنگ بین این دو طیف در نوسان است: یک سر طیف که جنگ را به‌عنوان امری کاملاً غیراخلاقی رد می‌کند و سر دیگر طیف که جنگ را به‌عنوان حوزه‌ای بی‌ربط به اخلاق می‌پذیرد. رویکرد دیگری هم وجود داشته است که در عین حال که محدودیت‌ها و قید و بندهایی بر جنگ وضع می‌کند، آن را می‌پذیرد. این رویکرد به‌عنوان پاسخ «جنگ عادلانه» شناخته می‌شود. جنگ عادلانه به دنبال این است که شرایط اخلاقی حاکم بر توسل

به جنگ و رویه‌های بعد از آن را مشخص کند. فصل حاضر در این قید و شرط‌ها و مجوزها کندوکاو می‌کند و پاره‌های صعوبت‌های آنها را از نظر می‌گذراند. در این فصل مداخله نظامی شکلی از جنگ تلقی می‌شود، و دفاعیات اخیر از مداخله‌های انسان‌دوستانه و پیشگیرانه را به بحث می‌گذارد.

#### مقدمه

وقتی که اندیشه جنگ عادلانه را سال‌ها پیش در درس گفتاری ایراد می‌کردم، دانشجویی را به یاد می‌آورم که با هیجان ابراز شگفتی خود را بیان کرد: «جنگ عادلانه؟ می‌توانید درباره تجاوز به عنف عادلانه هم حرف بزنید!» این اظهار نظر به روشنی هرچه‌تمام به ماهیت اخلاقی مشکل‌آفرین جنگ توجه دارد. موارد نادری از جنگ‌های نسبتاً بدون خونریزی وجود دارد، اما چنان‌که انتظار می‌رود جنگ مستلزم کشتن و معلول و ناقص‌العضو کردن عمدی - معمولاً در مقیاس وسیع - و نیز تخریب و انهدام محیط زیست طبیعی و فرهنگی است. جنگ موجب می‌شود که سربازان با تحمیل انضباط سفت و سخت کاملاً از خودمختاری فردی و نیز غالباً از کرامت خود صرف‌نظر کنند که به اثرات روان‌شناختی بعدی منجر می‌شود که فقط در سال‌های اخیر نرم‌نرمک به آن توجه کامل شده است. علاوه بر این، در مرگ و جراحت غیرنظامیان و نیز در آشفتگی‌های اجتماعی، به‌صورت غیرمستقیم اما شدید، هزینه‌های زیادی وجود دارد. بنابراین، جای تعجب ندارد که واکنش به جنگ در طی سال‌ها بین یک سرطیف که آن را به‌عنوان امری کاملاً غیراخلاقی رد می‌کند و سر دیگر طیف که به‌عنوان امری فراسوی داوری اخلاقی می‌پذیردش در نوسان بوده است. معمولاً اصطلاح صلح‌طلبی و واقع‌انگاری به‌ترتیب به این دو واکنش اطلاق می‌شود، اگرچه چنین نام‌گذاری‌ای بسیاری از ابهامات را می‌پوشاند. بین این دو سرطیف، واکنش‌های دیگری هم وجود دارند از جمله واکنش ارتش‌سالاری رمانتیک که جنگ را تعالی اخلاقی می‌داند و در تضادی آشکار با خود سنت جنگ

عادلانه در پی توصیف شرایطی است که تحت آن جنگ را می‌توان با مقررات اخلاقی سازگار کرد.

مداخله نظامی شکلی از جنگ‌افروزی است و در واقع، غالباً به جنگ‌هایی اشاره دارد که اساساً در دفاع از خود شروع نمی‌شوند، بلکه به صورت تهاجمی با انگیزه‌هایی مانند نجات انسان یا پیشگیری از تحولات سیاسی یا نظامی ناخواسته در دولت دیگر شروع می‌شود. در این برداشت، مداخله معمولاً بدون رضایت دولت یا رهبران سیاسی منطقه‌ای که آماج مداخله‌اند صورت می‌گیرد. در مقابل، عملیات‌های نظامی‌ای وجود دارند که بعضی آنها را «مداخله‌ها» می‌دانند که در آن یک دولت از دولت دیگری می‌خواهد که به کمکش بیاید. (حمله نظامی استرالیا به تیمور شرقی از این نوع بود.) من ترجیح می‌دهم که اینها را «مداخله» ندانم، اما مادام که بخواهیم وقتی درباره وقایع خاصی صحبت می‌کنیم مراد و منظورمان واضح باشد، می‌شود بیش از حد به اصطلاحات نپرداخت.

### سنت جنگ عادلانه

آبشخور سنت جنگ عادلانه به سنت آگوستین [St Augustine] برمی‌گردد، اگرچه در آثار افلاطون و ارسطو اشاراتی به آن یافت می‌شود. شرح و بسط مفصل آن مدیون متفکرانی است که از فیلسوفان و الاهدانان قرون وسطی مانند آکویناس، ویتوریا [Vitoria]، و سونارس [Suarez] متأثرند، اما هسته اصلی این سنت بنای کاملاً غربی یا مسیحی ندارد. مشابهت‌هایی را می‌توان در فلسفه‌های چینی یا هندی یافت، و یکی از تأثیرگذارترین اظهارات در باب اندیشه جنگ عادلانه تفکرات مایکل والزر، نظریه‌پرداز سیاسی یهودی و سکولار (۱۹۷۷؛ ۲۰۰۰)، است.

والزر می‌گوید که اندیشه‌های اصلی جنگ عادلانه از چیزی الهام گرفته شده است که سیدجویک [Henry Sidgwick] روزگاری آن را اخلاق مبتنی بر فهم عرفی نامید و اصل و اساس ارزش‌ها و قواعد و ممنوعیت‌های مورد



احترام همگان است، اگرچه بعضی وقت‌ها صورت‌های مختلفی به خود می‌گیرد (۱۹۰۷؛ ۱۹۶۲؛ ۱۰۲-۱۰۱، ۳۶۱-۳۳۷). ولی شرح و تفصیل این اصول و کاربردهای فلسفی، تجارب نظامی، اتفاقات سیاسی، و پیشرفت‌های فناوری تأثیر می‌پذیرند و با آنها نیز تعدیل و اصلاح می‌شوند. این سخن بدین معنا است که جای فراوانی برای مناقشه، تفسیر و پیشرفت در فهم این سنت وجود دارد. ولی به‌سختی می‌توان گفت که چنین چیزی عیب و نقص محسوب می‌شود، چون دقیقاً همان چیزی است که باید، در هر حوزه‌ای به‌اندازه‌ی حوزه‌ی جنگ پیچیده و چالش‌برانگیز، از منابع و امکانات اخلاقی مان انتظار داشته باشیم.

### حاشیه ۱.۳ رقبای سنت جنگ عادلانه

سنت جنگ عادلانه، دست‌کم، با دو رقیب اصلی مواجه است: واقع‌انگاری و صلح‌طلبی

- واقع‌انگاری غالباً به این معنا است که اخلاق کاملاً به روابط بین‌الملل و نیز، علی‌الخصوص، به جنگ بی‌ربط است. واقع‌انگاری، به‌عنوان مدعای توصیفی یا هنجاری — مدعای توصیفی کانون توجه خود را بر چگونگی امور قرار می‌دهد و مدعای هنجاری بر اینکه امور چگونه باید باشند — موضعی عمیقاً نارضایت‌بخش است، و واقع‌انگاران در این خصوص بسیار سرگردان‌اند. آنها در عین حال که اخلاق را نادیده می‌گیرند غالباً به آن نقشی را هم واگذار می‌کنند. بهتر آن است که واقع‌انگاری را عطف توجه درست به مخاطرات مفساد اخلاق‌پرستی — استفاده‌ی تحریف‌آمیز از اخلاق — تلقی کرد و نه عطف توجه به خود اخلاق؛ و نیز واقع‌انگاری را تأکید بر اهمیت فضیلت مصلحت‌اندیشی در امور بین‌المللی تلقی کنیم (Coady, 2006). واقع‌انگاری، به خودی خود، با تفکر جنگ عادلانه مخالف نیست، بلکه آن را تکمیل می‌کند. برنامه‌ی ایجابی واقع‌انگاران که جایگاهی برتر و منحصر‌به‌فرد به منافع شخصی و ملی می‌دهد، بسیار مبهم و آشفته است.

- صلح‌طلبی به‌درستی با تأکید بر ارزش صلح سر و کار دارد. همچنین برای سنت جنگ عادلانه مهم بوده است و باید باشد. صلح‌طلبان نباید با هر خشونت‌ی مخالف بورزند — اگرچه بعضی از آنها مخالف هستند — اما علی‌الاصول مخالف خشونت جنگ هستند. با توجه به بیم و هراس‌های آشکار از جنگ، آنها دلایل قدرتمند و معقولی دارند. مسأله‌ی اصلی این است که گاهی وقت‌ها ممکن است خشونت در دفاع از خود

## محتوای فصل

- مقدمه
- ابزارانگاری
- آیا دموکراسی ارزش غیرابزاری دارد؟
- مسأله شهروندی دموکراتیک
- نهادهای دموکراتیک
- نتیجه‌گیری

## راهنمای خواننده

شاید دموکراسی موفق‌ترین، و از نظر بسیاری، به لحاظ هنجاری الزام‌آورترین شکل سازمان‌دهی سیاسی در تاریخ باشد. به عقیده بسیاری از انسان‌ها، نهادهای دموکراتیک نقطه اوج توسعه سیاسی‌اند، اما همگان با این ارزیابی هم‌داستان نیستند. بعضی از انسان‌ها نهادهای دموکراتیک را سازوکار اصلی صاحبان شرکت‌های صنعتی قدرتمند برای استعمار کشورهای کمتر توسعه‌یافته می‌دانند و رد می‌کنند. ما در این فصل، درباره تصورات گوناگون از مبنای هنجاری دموکراسی بحث خواهیم کرد. پس از بیان پاره‌ای از مقدمات، ملاحظات ابزاری له یا علیه دموکراسی را مورد بررسی و نقد قرار خواهیم داد و در ادامه در پاره‌ای از استدلال‌ات در دفاع از ارزش ذاتی دموکراسی کندوکاو خواهیم کرد. پس از آن، درباره یکی از بنیادین‌ترین چالش‌هایی بحث خواهیم کرد که نظریه‌ای در باب دموکراسی با آن مواجه است: مسأله شهروندی. بعد از آنکه تصویری از شهروندی را ساخته و پرداخته

کردیم، درباره یکی از پیش شرط‌های بنیادین نهادهای دموکراتیک بحث خواهیم کرد. البته اگر قرار بر این باشد که آن نهادها به چالش شهروندی پاسخ دهند. در پایان، به کاربرت اندیشه‌های دموکراتیک بر نهادهای سیاسی جهانی می‌پردازیم.

### مقدمه

اگرچه بسیاری اصرار می‌ورزند که چیزی شبیه به دموکراسی در جوامع پیشاکشاورزی وجود داشته است، اولین بار دموکراسی در دوران کلاسیک دولت-شهرهای یونان - به‌ویژه در آتن قرن شش و پنج قبل از میلاد - رسماً ظاهر شد. این [نوع دموکراسی] شکل بسیار ضعیف‌شده دموکراسی بود، چون زنان نمی‌توانستند هیچ سهمی در آن داشته باشند و بخش اعظم جمعیت نیز برده بودند. با این همه، دموکراسی دستاوردی چشمگیر و دشواریاب در جهان باستان بود. پس از اضمحلال دموکراسی‌های یونان باستان، «دموکراسی» تا زمان پایان سده نوزدهم اساساً فحش و ناسزا بود، اگرچه مشارکت عامه (آزاد و مرد) در جمهوری روم و دولت‌شهرهای ایتالیا مابین قرون دوازده و شانزده وجود داشت. دموکراسی به‌شکلی که ما آن را می‌شناسیم، یعنی دموکراسی نمایندگی، اولین بار در پایان قرن هجدهم همزمان با انقلاب فرانسه و امریکا ظاهر شد. حتی اینها هم خودشان را دموکراتیک تلقی نمی‌کردند و فقط انقلاب فرانسه بود که زنان را و حتی همان وقت هم برای مدت بسیار کوتاهی به حساب آورد، و بعد از آن از برابری سیاسی زنان پا پس کشید. دموکراسی نمایندگی در پایان قرن نوزدهم با حق رأی عمومی مردان و در اواسط قرن بیستم با حق رأی زنان جای خود را باز کرد. اکثر مناقشات فعلی در نظریه سیاسی با این مسأله سر و کار دارند که: آیا دموکراسی نمایندگی می‌تواند به آرمان‌هایی تحقق بخشد که زیربنای دموکراسی را تشکیل می‌دهند؟ اگر می‌تواند، چگونه چنین کاری را انجام می‌دهد؟ این فصل می‌کوشد تا خط سیر پاره‌ای از مسائل عمده در این مناقشه را مشخص کند.

لفظ و مفهوم «دموکراسی»، آن‌طور که من در این فصل آن را به کار می‌برم، در کل به روش تصمیم‌گیری گروهی‌ای اشاره دارد که با نوعی برابری میان مشارکت‌کنندگان در مرحله‌ای اساسی مشخص می‌شود. وظیفه نظریه دموکراتیک هنجاری این نیست که تعاریف را مشخص کند، بلکه باید تعیین کند که کدام‌یک از اشکالی که دموکراسی می‌تواند به خود بگیرد، اگر اصلاً شکلی داشته باشد، به لحاظ اخلاقی مطلوب است و چه وقت و چگونه مطلوب است. برای ارزیابی استدلال‌ات نظریه‌پردازان دموکراسی، ما باید بر اساس شایستگی‌های اصول و تصورات متفاوت در باب انسان و جامعه مرجع آنها حکم صادر کنیم.

می‌توانیم دموکراسی را دست‌کم در امتداد دو ساحت مختلف ارزش‌گذاری کنیم:

- از دید ابزاری، با ارجاع به پیامدهای به‌کارگیری دموکراسی در قیاس با دیگر روش‌های تصمیم‌گیری سیاسی؛
- از دید غایی، به ویژگی‌هایی اشاره دارد که جزء لاینفک این روش‌اند - مثلاً آیا درخصوص تصمیم‌گیری دموکراتیک دربارهٔ امور محل اختلاف انسان‌ها، چیز فی‌نفسه منصفانه‌ای وجود دارد؟

## ابزارانگاری

### استدلالات ابزارانگارانه در دفاع از دموکراسی

معمولاً دو نوع مزیت ابزاری به دموکراسی نسبت می‌دهند: [۱] قوانین، و [۲] سیاست‌گذاری و اصلاحات نسبتاً خوب در خصلت‌های شرکت‌کنندگان. جان استوارت میل (۱۸۶۱؛ ۱۹۹۱) استدلال می‌کند که روش‌های دموکراتیک قانون‌گذاری از سه لحاظ بهتر از روش‌های غیردموکراتیک‌اند: به لحاظ استراتژیک، به لحاظ معرفت‌شناختی، و به لحاظ بهبود خصایص شهروندان دموکراتیک. به لحاظ استراتژیک، دموکراسی یک حسن دارد:

تصمیم‌گیران را مجبور می‌کند تا منافع، حقوق، و عقاید اکثر افراد جامعه را به حساب آورند. چون دموکراسی نوعی قدرت سیاسی را به همه ارائه می‌کند، در مقایسه با آریستوکراسی [اشراف‌سالاری] یا تک‌سالاری [مونارشی] انسان‌های بیشتری را به حساب می‌آورد. بیان نیرومندی از این استدلال را در روزگار ما آمارتیا سن ارائه کرده است. او استدلال می‌کند که «هیچ قطعی بزرگی تاکنون در کشور مستقلی با شیوه حکومت دموکراتیک و دارای مطبوعات نسبتاً آزاد رخ نداده است» (۱۹۹۹: ۱۵۲). مبنای این استدلال آن است که سیاستمداران در دموکراسی چندحزبی با انتخابات و مطبوعات آزاد انگیزه دارند تا به احساس نیاز فقرا پاسخ دهند.

#### متون کلیدی

میل، تأملاتی در باب حکومت نمایندگی (۱۸۶۱)

کتاب تأملاتی در باب حکومت نمایندگی جان استیوارت میل — به همراه دو رساله در باب حکومت جان لاک (۱۶۹۰) و در باب قرارداد اجتماعی (۱۷۶۲) ژان ژاک روسو — یکی از آثار تأثیرگذار در تاریخ نظریه دموکراسی است. میل در کتاب تأملاتی در باب حکومت نمایندگی از مشارکت همگانی عامه مردم در حکومت و نمایندگی متناسب با رأی دفاع می‌کند. او می‌گوید که این شکل‌های [دموکراتیک] فرمانروایی احتمالاً کیفیت قانون‌گذاری را ارتقا می‌دهند و احتمال می‌رود که خوی و خصلت تک‌تک شهروندان را اصلاح کنند. میل، در اصل، از توجیه‌پذیری رأی‌دهی متکثر نیز دفاع می‌کند، که درصدد این است حق رأی بیشتری را به آن دسته از شهروندانی بدهد که آموزش بهتری دیده‌اند.

#### مفاهیم کلیدی

##### ابزارانگاران

ابزارانگاران قائل به این هستند که استدلالات ابزاری له یا علیه فرایند دموکراتیک تنها مبنایی هستند که باید بر اساس آنها دموکراسی را ارزیابی کرد یا آن را با دیگر شکل‌های تصمیم‌گیری سیاسی مقایسه نمود. سه نوع استدلال مؤید ابزارانگاری هستند. استدلال اول از نظریه‌های اخلاقی سرچشمه می‌گیرد، مانند فایده‌جویی، که در این نظریه‌ها تنها به‌روزی افراد ارزشمند است. استدلال دوم قائل به این است که چون قدرت سیاسی از سوی عده‌ای بر دیگران اعمال می‌شود، تنها از طریق ارجاع به منافع شهروندان توجیه‌پذیر